

موسم حج بکے معطل یا خلاق بسیار آمد و در مسجد الحرام بر اسب سوار و داخل شد و بیایه شراب
 در دست داشت و می آتش میداد و در قتل حاجیان بیالغته تمام میکرد و اسب خود را صغیر کرد و همین
 مسجد شامید و لشکریان خود را فرمودند که اسب را از مقام خود برکنند و او را در کوفه برکنند و فرمودند
 انرا خنذ باز برداشته نزد خود داشت تا بابت سال نزد آن لعین بود تا آنکه در سنه سی صد و
 سی و نه خلیفه عباسی مطیع لامر الله ابو القاسم فضل بن المقتدری بنی تهر در ایالت خراسان و ابوطاهر
 بن ابی سعید حجر را گرفته در مسجد کوفه در آمد و او را در ستونی از ستونهای مسجد آویخت و اعیان
 شهر را حاضر کرد و بجنود آنها حجر را بویل خلیفه سپرد و در آن صحبت ابن حکیم محدث حاضر بود و در
 روایت کرد که بعضی علامات حجر در آن مذکور است و هو قوله یحشر هذا الحجر یوم القیامة
 وله عینان یبصرهما و لسان یتکلم به یشهد لمن استلمه بحق و انّه یحرق یطفوا علی
 الماء و لا یحترق بالنار ابوطاهر چون بنیضیون شنید بطریق استنزا خنده کرد و آتش طلبید
 و او را در آتش انداخت محترق نشد باز آب طلبید و در آب انداخت در آب نشست و
 در روی آب ماند و بعد از امتحان متحیر شد و بزبان گفت که حالادین اسلام نزد من آید
 شد و معلوم کردم که اندام اساس این دین مکن نیست لیکن مذہب خود نگذاشت و ظهور
 جمیری از خود دید که آثار التوحید نیز گویند و سابق بتفصیل حال ایشان مرقوم شد و در جمیع
 و سکه بود و مستطیبات نیز تمام بیتر ظاهر شده اند بعد از شروع فتنه تا رسیدن مستطیبات
 از روی ظهور آتی اقول و بیه ششتمین آنچه درین مقام افاده فرموده است بچند وجه
 مردود است اول آنکه قول او اول کسیکه تشبیه بقلب گردید جامعه از حاجیان و انصاری
 و ابیمن اینانند که متابعت و متابعت حضرت مرفعی نبودند اگر میرا این قول در زمان
 و سداست و من دعای شیعہ است لیکن آنچه در تحدید این تشبیه تعیین وقت آن
 غلط محض است و شیوع اطلاق این اسم بر شاہان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
 علیه السلام در سال یازدهم هجرت نبویست زیرا که بعد از حال حضرت سرور کائنات علیه
 و آله کمال التحرات الا فضل التسلیبات و در ترویج تشبیه و تفرخ خلافت نبوی است اول

الحسين المنتوف واسمه عییل الثالث ابنا احمد بن بن الحسن المنتوف جمادة كثرية
 بمصر وغيرها منهم نقيب لطلالين بمصر ابو علي عماد ال دولة الحسين بن حمزة بن علي
 لتجامع بن الحسين المحترف بن اسمعيل نقيب مشق بن الحسين المنتوف ومصر
 نقيب الملاك وهو عقیل بن علي بن محمد بن حمزة بن يحيى بن جعفر بن موسى بن علي
 بن علي الاصح الملقب علوسه بن الحسين المنتوف ووم انكسار يعني خلفا في
 عباسية نسبت سلاطين عبديرا اسماعيليد را وداهند نمودن اعترافه واکا بر بغداد و درين باب
 اعتبار نسبت وقول خصم بغير مینه و برهان غير سموع و ارنج صحت و سداد خارج است بيان
 آنست که چون تباشر صبح دولت عبیدیان از مشرق اقبال و میدان آغاز کرد بر تلوایع
 انوار آن اکثر آفاق عالم را فرا گرفت و بسیاری از بلاد که در ظلم و خلفای عباسیه بودند
 بمن و نواحی آنها در قبضه اقتدار و تصرف اسماي عبیدیه عهد وید درآمد و روز بروز سلطنت شوکت
 آنها مترازد و متصاعف گشت عباسیه بنام شده صلاح کار خود در آن دیدند که از در پیل و کید
 و رایند و در باب انکار نسب و سیادت عبیدیه عهد وید محضری درست نمایند تا که ده انام از خان
 عام از آنها متوحش شده با اسماي دولت عبیدیه رجوع نکنند باستقوا اب بعضی وزرا اولاً ازین
 امر متعجب شدند چنانچه در روضه الصفا آورده که عباسیه و نسب مهدی ملعن کرده محضری نوشتند
 و خواستند که امر نمایند تا خطبا آنرا بر سر بخوانند وزیر مقتدر گفت اگر شما چنین کنید ملوایان نیز نسبت
 بعباسیان زبان قلع دراز کرده و در آن باب محضری نویسند و امر کنند تا بر اوس ستا بر لایت
 بخوانند و بیچیک ازین دو مطالبه شمارا در میان است قدر قیمت نماید لاجرم مقتدر از سر آن قصه
 در گذشت استی عبیدیه نهایت حسد و عناد و عنایت لجاج و لدا و غم تا در باشد عباسی و در امتنا
 این مراسم ساخت تا آنکه اشاره فرمود که در باب نفی سیادت مهد وید محضری نوشتند ارکان دولت
 عباسیه اعترافه واکا بر بغداد که محکوم او امر و یوان او بود و چهار و ناما پار بران خطه نور شهادت
 زور و ثبت نمودند و تاریخ این کثیر شامی مسطور است که آن محضر نوشته شد و سایر اسادات و انصار
 و قضات و علمای دار الخلافه بر آن مهر نهادند و از جمله ایشان ابوالفرج ابن جوزی و دیگران محض

بظلم بکون عن غیره و اما بتفنیقه منہ او من اولادہ یعنی فرقه دوم از فرق اسلام
 شیعه است یعنی آنها که ببا بعت و شایعت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قائل
 باشند آنحضرت بعد رسول خدا امام است نفس جلی یا خنی و اعتقاد میکنند که از آنحضرت و از اولاد
 امجادش خارج نمیشود مگر بسبب ظلم از اغیار تا بحجت تقیه از آنحضرت و از اولاد ابرار اثر
 پس شیعه تفصیلیه مقوم تناقض و غیر محصل این معنی باشد و در حقیقت تفصیلیه از فرق اهل سنت
 و جماعت اندر از فرقهای شیعه سوم آنکه سبب را فرقه علویه شمرده محل عامل است زیرا که سبب
 و دشنام دادن نزد امامیه حرام و ممنوع است آری اشخاصی که نزد امامیه تواتر ثبوت پیوسته
 که آنها بر اهل بیت نبوی علیهم السلام ظلم و ستم نموده اند ذکر مطاعن آنها نمودن در امامیه
 در حق آنها کردن نزد این فرقه سمیت جواز دارد و معنی این امر داخل در حقیقت تشیع نیست
 بر تقدیر تنزل آنچه در تعیین وقت ظهور این فرقه بغیر دلیل نقلی که موجب اعتماد در کون نفس باشد
 سموع نیست و بگزارانایه قول او علمای نسب او را درین دعوی تکذیب نموده اند از
 کلامی است ناشی از عدم توغل او در علم سیر و انساب و عدم اطلاع بر فرقه مقام بر وجه صواب
 یا بجز این قول بدو و بعد از دست اول آنکه قائل شدن بآنکه محمد بن اسمعیل اولاد و مخالف
 تحقیق علماء انساب است زیرا که در عقب بودن محمد بن اسمعیل بن جعفر و بیان علمای
 انساب اختلافی نیست در عمده الطالب فرموده و اعقب محمد بن اسمعیل بن جعفر
 من جلین اسمعیل الثانی و جعفر الشاعری اباجعفر الشاعری بن محمد بن اسمعیل
 من ولد کا هو البخیض و هو جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن اسمعیل بن
 جعفر الصادق تا آنکه گفت و هو عدد کثیر بمصر بعد از ان فرموده قال الشيخ
 ابوالحسن العمری و منه من هو بالمغرب و ربما کان قدا اولاد من ثم یجب ان لا
 یکذب من ینسب الیه من یطالبه بجمعه دعواه الی الخ و ما قال و خلافی درین باب
 ذکر کرده و بعد بیان اختلاف جعفر شاعر گفته اما اسمعیل الثانی بن محمد بن اسمعیل
 بن جعفر الصادق فاعقب من جلین محمد و احمد من ولد محمد بن اسمعیل الثانی

داشت یک بیت او اینست بیت

اليس الذل في بلاد اعدائكم
ومعبر الخليفة العلوي

وخلیغہ عباسی چون آن قطعه را شنید برآشفت و شریعت طاهر پیر سید رضی الدین زبرد را و
سید رضی علم الهدی را طلبید و با ایشان گفد آنرا ذکر ایشان چون سید رضی الدین بیزین باب سخن
گفتند گفت من این قطعه را گفته ام خلیفه گفت اگر او این قطعه را از یاری که تشبیه بگردد مثل قطعه
نسب اسمعیلیه گوید و درین باب مکرر کس را نزد سید رضی الدین فرستادند و در آن کلام چون سید
رضی الدین و خاندان او در عراق عرب صاحب شوکت و نفس بودند خلیفه تدرست بر امانت
ایشان گذاشت لاجرم آن را رضی شد که سید رضی الدین سوگند بخورد که آن قطعه را من نگفتم
انگاه شیخ ابو عامر اسفراینی و قاضی ابوبکر باقلانی را که از علمای اہلسنت بودند بخازان فرستادند
تا او را سوگند او در عترۃ الطالبتہ فرموده و قد کثر القول فی نسب الخلفاء الذین جئوا
علی المغرب و مصر و نفاہر العباسیون و کثیرا بذلک محضرا شہد فیہ جماع کائنات
بیتنا و انضم الی ذلک ما ینسب الیہم من الاحادیث و سور الاعتقاد و قد نامت
بعض ما حکم من الطعن فیہم فوجدتہ لا شیئ لکونہ بنا علی ان المہدی اولہ منسب
الی انہ محمد بن اسمعیل بن الصادق بصلبہ و زمانہ لا یحتمل ذلک و الشریف الشہید

الثقیب الموسوی مع جلالة قدره و عظمی شرفہم بیتنا
ما مقامی علی الموان و عنہ
مقول صبار و انعت جمع
احل الضیم فی بلاد الاعادے
و معبر الخلیفة العلوی
من ابوک ایمن حیدر جدی
اذا ضامنی للبعید القصی

در انوار الزریح فی انواع البیج و رحبت آفتان فرموده و من امثلته قول الشریف الرضی
علیه من الله الرضا جاً معاً بین الحامسة والمدح والمجود الشکوی تعریفنا لا تعبر

قطعه

ما مقامی علی الموان و عنہ
مقول صبار و انعت جمع

نوشت که دلیل بر آنکه این جماعت ادعیایند و ادا و نادعی و فاطمه نیستند کلام عبدالمطلب بن عمر
 که در تفسیری که حضرت امام حسین بود اسطه و اصول مکاتبات اهل عراق متوجه آن دیار شد با حضرت
 که لا تذهب الیه فانی اخاف علیک ان تقتل و ان جدک قد خایر بن الدنیاء
 الاخرة فاخترک الاخر عنی الدنیاء وانت بضعة منه و انه والله لا یزالها انت و لا احد
 من اهل بیتک چه این کلام دلالت میکند بر آنکه خلافت پیچیک از اهل بیت نمی رسد مگر محمد
 بن عبدالمطلب است که در آخر الزمان خواهد بود معلوم است که آن جماعت پیش از ظهور علامات آخر
 الزمان مدتی طولی مالک دیار مغرب و مصر و غیر آن شدند پس باید که بنابر خبر عبدالمطلب بن عمر از آن
 نبوت نباشند همچنانکه سادات و فقها و قصاصات و کبر ادرین مختصر بران رفته اند نسبت مال
 اسحق لال این جوزی بر نفسی سیادت سلاطین ممد و یه بر نصفت غیر سخافت آن کاشفین البیت النبوا
 روشن است بنا بر تنبیه طایف عوام بر ذکر بعضی وجوه نقص مبادرت نموده شود و از آن جمله بعضی اعلام
 چند وجه ذکر فرموده اول آنکه کلام ابن عمر چگونه درین مقام محبت شود و عجب است که اگر کسی از سادات
 اهل بیت از احوال آینده خبری دهد آن التفات نمی نمایند و میگویند که علم مثبت مخصوص خودای
 تعالی است و درین مقام قبح و نسب بعضی از سادات اهل بیت علیهم السلام میکنند و عبدالمطلب
 ابن عمر را در اخبار غیب عیب نمیکند و از آن جهت میدانند و از جمله غرائب آنکه شیخ جلال الدین سیوطی
 شافعی در تاریخ الخلفاء استدللال نموده بر بطلان خلافت خلفای اطمحلیه با عادی که است
 روایت کرده اند و ریاب است و از زمان خلافت عباسیه تا زمان ظهور مهدی آخر الزمان ۳
 و برای روزگار پوشیده نیست که تا بحال سالهای بسیار شده که خلافت از آل عباس
 بیرون رفته هذا کلام وقع فی البین فلیرجع الی ما کتبا یهدده این کثیر در موضعی دیگر
 از تاریخ خود تکذیب آن محضر نموده گفته در اول مرتبه که اکابر و علمای با استدعای خلیفه قدر
 باشد عباسی خط مبرر آن محضری نهادند سید رضی الدین موسوی نیز با علاج و اگر اه خط بران
 محضر نماده چون از مجلس خلیفه بیرون رفت جهت اشعار بر بطلان آن محضر و اظهار تهنیت و در آنجا
 نوشته شده اند وی اگر اه قطع شعری گفت که ولایت پر حمت نسب خلفای اطمحلیه

بالله ان كان كذلك فليكتب محضاً يتضمن التذرع من السباب بولاة مصر يكتب
 محض خطه فيه فكتب محضاً بذلك شهد فيه جميع من حضر في المجلس منهم النقيب ابو احمد
 وابنه المرتضى حمل المحض الى الرضى ليكتب عليه خطه حملاً اليه ابوه واخوه فامنع من
 سطر خطه واقسم ان الشرا ليس له وانه لا يعرف ابوه عملاً ان بسطر خطه في المحض
 ثم يفعل وقال اخاف دعاة المصريين وغيرهم فقال ابوه وان يجيأتك من بينك
 وبينه ستائة فرسخ ولا تخاف من بينك وبينه ست اذرع وخفت ان لا يكلمه و
 كذلك اخوه المرتضى فعلا ذلك تقية وخوفاً من القادر بالله وتكياً له لما
 اتقى الامر سكت عنه على غل اصبر له وبعد ذلك باياه صرفه عن النقابة
 ورحمة الطالب بعد نقل ابيات سيد رضى آو رده وقال ابن طباطبا جعفر بن محمد
 بن اسمعيل بن الصادق عقيه من محمد يقال له السبب وعقيه من الحسن بن
 البقيع وعبد الله بالمغرب وجعفر بالمغرب واسمعيل بالمغرب وهو من الساب
 الفطوح في صحه واول الخلفاء العبيديين عبد الله ابو محمد واحداً وال ايات انه
 ابن محمد الحمدي بن جعفر بن محمد بن اسمعيل اذ ظهر سلجوقاً من ارض المغرب يوم الاحد
 سابع ذي الحجة المحرام سنة ست وتسعين ومائتين ونحو الحمد يتوارثون
 في شوال سنة سبع وثلاثمائة ومات افس بقم من اعمال مغرب وسائر بلاد تلك
 الاسكندرية والفيوم وبعض اعمال الصعيد وفي بعض الروايات انه ابن جعفر
 بن الحسن بن الحسن بن محمد بن جعفر التاسع بن محمد بن اسمعيل قال هو جعفر
 البقيع ثم بعد ذلك ابنه القاثر ابو القاسم محمد بن منصور ابوطاهر اسمعيل بن محمد
 ثم ابنه المعز ابو تميم معد بن اسمعيل وهو اول من ملك مصر وهو مات في سنة ثمان
 في سنة اثنتين وستين وثلاثمائة ثم ابنه العزيز ابو منصور بن محمد بن منصور
 الحاكم ابو علي المنصور بن نزار ثم ابنه ابوطاهر الحسن بن المنصور ثم ابنه المنصور
 ابو تميم معد بن علي ثم ابنه المستعلي ابوطاهر اسمعيل كذا قال الشيخان في التمهيد

وَاَعْفُ عَنْكَ اِنَّكَ اَرْسَا و فرمودند شیخ عبدالحق واپس در مدارج النبوة
 آورده آنچه معاوشن نیست که آنحضرت علیه و آله الصلوة والسلام در بعضی از فتوات
 عبداللہ ابن رواحہ را بر طائفہ امیر گردانیدہ بجانب اضمکہ کہ در او زودہ گروہ از مدینہ است
 ز ستادہ در آن سریر محلم بن حوامہ بود و عاملین ضبط در راہ پیش آمد بر اصحاب تہمیدہ
 و سلام داد و سلمہانان چون اعتقاد سلام برومی نداشتند جواب سلام از داد و محلم
 او را بقتل رسانید و چون خبر آنحضرت رسید آنحضرت علیہ السلام بر محلم عتاب کرد و
 گفت چرا سلمانی را کشتی گفت نیار آنکہ از محبت فرار از سوت انہما رشعار سلمانی گروہ
 آنحضرت فرمود بلا شفت قلبی یعنی چرا اینکافی دل اورا ناقصہ اورا بدانی فرمود زبان پچی
 و ترجمان دل است پس کریمہ یا ایہا الذین امنوا اذا حضر یتم فی سبیل اللہ فبیتنا
 و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمننا الا یہ سے ان کسانیکہ ایمان آورہ
 ہر گاہ سفر کنید در راہ خدا بر اسے جنگ پس طلب کنید بیان امر او نگویید کسی را کہ برساند
 بسوئے شما سلام را نیستی تو مومن تا آخر آیه در نیا نازل شد پس محلم آمد و در برابر آنحضرت
 بدوزا تو شست و التماس کرد کہ آنحضرت از برای او طلب آمرزش کند و چون سجدہ
 صلے اللہ علیہ و آله و سلم از ان حرکت ناکم کوفتہ خاطر شدہ بود فرمود و لا عفو الا للہ
 لا و لا عفو عنک نیامزد خدا ترا دہ عفو کند از تو پس محلم بر خاست حال آنکہ پاک
 سیکر و اشک ہارا بہر دو پا و خود و محلم بعد از ساعتی و بروایتی بعد از ہفت روز جان
 بقا بعض ارواح سپرد و چون اورا دفن کردند پیش بیرون انداخت و سدہ نوبت زمین
 کردند زمین بیرون می انداخت تا قبت اورا در میان سنگہا پوشیدہ گذاشتند
 و این خبر بسبع ہایون رسید فرمود کہ زمین فرود میرد کسی را کہ بدتر از دست ما خدا بیجا
 خواست کہ بند کند شمارا تا مستقیب شوید امتی نقلاً عن تسبیحہ و از اسامہ بن زید نیز مانند
 این حرکت ناہنجار بود توسع آمدہ معاتب گردید با بطلہ سلاطین اسلمیہ و ثمن خاندان
 ثقات و سلمہانان کہ در بعد و انصار اسلمیہ و ثمن و در بعد و ثمن

وقيل ابو القاسم احمد بن محمد ثوابه الامير ابو الحسن علي بن الامير ابو القاسم
 محمد بن المستنصر في قول الشيخ تاج الدين وقيل ابو علي منصور احمد بن محمد
 ثوابه الحافظ ابو اليمون عبد الحميد بن ابي القاسم محمد بن المستنصر ثوابه
 الظاهر منصور اسمعيل بن الحميد ثوابه الفاضل ابو القاسم عيسى بن اسمعيل ثوابه
 العاصم ابو محمد عبد الله بن ابي الحجاج يوسف بن الحافظ وهو اخوه قبض
 عليه الصالح بن ايوب سنة تسع وستين وخمسة وخرج الملك منهم
 بعد ان ملك ذؤلكا الاربعة عشر وكانت مدة ملكهم منذ قيام المهدي الى
 ان قبض على العاصم مائتين واحدي وسبعين سنة منها بمصر مائتين وست
 سنين ومثهم المصطفى لدين الله زار بن المستنصر بالله محمد بن علي بن الحاكم
 كان صاحب الدعوة الاسماعيلية ومن ولده علاء الدين محمد بن ابي عبد الله
 حسين بن المصطفى لدين الله زار المذكور وابنه خودشاه قتله المغول ولهم
 اعقاب كثيرة بمصر والشام وغير ذلك قول او اگر نيك تامل كنيم اصل عقيدة اسماعيلية
 انكار شرايع وپرهم زدن دين است الخ خطبي است ناشي از كمال تعنت و عناد چه اكثر
 ياد دشمنان اسماعيلية چنانچه در كتب معتبره و تواريخ سلطه است و خودش هم بران نفس
 فرسوده در زهد و وسع و پرهم گاري و صلاح و تقوى و ديندارى و ترويج مراسم است
 بيضا و تنقيد احكام شريعت غواصب السيق از اقران و امثال خود مى رويوند و ادعائى
 انيكه اگر چه در ظاهر سلاطين مذكور بصلاح و تقوى آراستگى داشته اند لكن در باطن پرهم
 زدن دين سامى بودند چنانچه و چه مردود است اول آنكه بنابى احكام ملت جنيف كنم
 شرح محكم بالظاهر بر اموطلا پرست از نجا است حضرت رسول الثقلين مقتداى خائفين
 بعضه از اصحاب را در باره كافر كيه زبان بگوي طيبه گويار و انيده بود بطنه انيكه اسلام
 او بنابر خوف بيان و مال است گشته بود معاتب ساخته خاطر اقدس از اين حرکت
 ناخوار و نهايت آزرده گشته و جواب اعتماد و طلب آمرزش او هلا شققت قلبه

بر علاج اذيت صاحب اوله اوت وهو ابن حلال الدين حسن بن محمد

در آن روزی یا یکم بیست و نهم را در روز دوازدهم یا پانزدهم در روز بیست و نهم یا بیست و نه
 آنچه بکند و بد کرد او را از پیش خود فریج نماید و در مدارج النبیه آورده که در روز
 چنین نوبتی بر مسلمانان واجب شده ابو سفیان گفت بطل النبیه در روز بیست و نهم است
 که هر که کار خود را بسحر و جادو از پیش برده بود آنکس باطل گشت باین همه عتقاد و پیوسته
 در حق او سگیزد حضرت اسلام از آنجمله والی شام معاویه بن ابی سفیان بیست و نه روز
 از او نشین گویند چنانکه استخفاست شام است و نه و چنانچه در روز بیست و نهم است
 خطبه موعظه بالاسم غیر بر آورده گویند از آن روایت است که در آن روز
 و جعل فیها ارواها فاما لک الناس ان یسئروا منک و ان یسئروا منک
 در آن مجلس حاضر بود برده است و گفت اما بعد از آن فریج آلام روحش نمود
 سنة و عدل المناظر بیاخته و استغفر الله و لکن کذا ان ربی اجیر منی
 صاحب الکشاف و غیره عبد الله بن ابی سرح برادر رضاعی جناب عثمان بن عفان کرد
 صدر اسلام آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را بر آن کتابت وحی معین فرمود و بود چنانکه
 لراه شده میگفت که محمد بنی اند که چه میگویی بن برید پیوسته استم و نه و در آیت آنکه
 لغت چنانچه وحی بر محمد نازل شود برین هم وحی می آید یا بجزیره برگشته بگفت پیوسته است
 که پذیر کرده بود آنحضرت در فتح مکه خون او را با جماعه دیگر پس پناه جست بعثمان در
 فقر و شفاعت پس قبول نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چند که است عثمان
 روزی بیعت میگرفت آنحضرت صلوات الله علیه عثمان او را در میان مردم آورده ایستاد
 کرد و گفت ای پیغمبر خدا بیعت میکند عبد الله قبول کن بیعت او را پس روسه آورد
 آنحضرت با صحاب و فرمود آیا نبود در میان شما روسه رشید که بر خیزد بیوسه و سه
 فیکدیگر باز داشتند دست خود را از دست وحی و کشته ویران گفتند ای رسول خدا
 بر امانت میگردد می کشیم و ابروی ما کشیم او را فرمود که نمی سازد پیغمبر را که چنانکه زنی
 از او بیوقوف آید کذا فی مدارج النبیه و غیره و بعد از آن خلیفه ثالث و بعد از آن

تو این زمین بزرگ بود بلکه از اینجا که سلسله ایستاد ایستان بجناب سرور کائنات علیه
 و آله الصلوٰة و السلام منقوش میشود سلاطین مذکور خصصاً قریباً است آنها سعادت خود و
 احیای مراسم شریعت مطهره آنحضرت دانسته و اجرای احکام مکرر سعی بمیان جان بستند
 و قیقه فرود گذاشتند تا در دنیا تا که کتب سیر و تواریخ بآن ناطق است و خود او عهد افغان
 فرموده درین امر ظاهر ایشان با باطن دمساز بود و در علم خلاف آن که ناشی از توهمات و
 ظلماتیه است غیر نقل از کتابی معتبر که شایان اعتماد تواند بود مسموع و معتبر نیست تعجب
 درین است که اهل شقاق و خلاف شناسان افعال و قبایح اعمال بنی امیه و بنی مروان
 را که دشمن ثبات آن حضرت رسول کریم و مخرب بنیان شریعتین بودند با آنکه اکثر
 آن کفر و زندقه بود و در کتب معتبره الهیست مسطور است کان لویکن انکاشته بر مجالس
 عمل میکنند و آن چهار نامکار مروان و بن حسین می پذیرند و حکم بحال اسلام و قوت شایان
 آن قوم سر ایا گویم میکنند و خصائل حمیده و شمائل پسندیده اکثر سلاطین اسمعیلیه را عمل
 بی شقاق و زندقه و الحاد می نمایند یعنی را بنحیر از بعضی و عداوت اهل بیت سرورالتس
 و جان و دوستی و محبت خاندان بنی امیه و بنی مروان سببی معلوم نمی شود فاعتبار و
 ولی الالبصار در اینجا بعضی از اطوار نکو پدید آورده است اموی و مروانیه و حسن طین
 هستند در باره آنها رقم زده کلک بیان میگردد و از آنجمله احوال خسران مال ابوسفیان
 مخرب حرب است که از موهبت القلوب و راس رئیس مشرکان و سرور کرده احزاب
 ارباب طغیان و پشت و پناه منافقان بود و بار بار با جناب سرور عالم محاربان نموده
 ن عمید البر که از اکابر محدثین الهیست است در احتیاج و در جزیره او آورده که طائفه روای
 بلند که در پشت و پناه منافقان بود از آن باز که اسلام آورد و در جایست پسر
 ریحان و در هرمان بود از حسن امیری مرویست که ابوسفیان در آمد نزد امیرالمؤمنین
 ان بن عثمان و گفتی که رسیده خلافت بوی و در آنوقت نابینا شده بود و گفت که
 ت خلافت بسوخته از تیم و می پس بگردانید که آن بنی امیه را نیست آن که

آهسته و بیکرولیدیمت که از مخالفای بنی مروان بود اطوار نکوهید و اش زیاده انسان است که این
 کنجایش آن داشته باشد بحکم مالایدرک کله لایترک کله در مقام بذر بعضی کتفارت و تاریخ
 تمیس گفته عن صالح بن سلیمان قال راد الولیه ان الحج وکان یشریب الخمر فوق ظهر الکعبه
 و نقل من کفر بآیه و فسقه کثیر من ذلک نه دخل یوما فوجد ابنته جالسه مع داوتها
 فبرک علیها و اذال بکادتها فقالت له الذا وة هذادین المجوس فانشد
 من ماقبله لناس مات عمنا و فاذ باللذة المجرور

یعنی از صالح سلیمان مرویست که گفت ولید را در حج نموده بر بام کعبه مجلس شراب برآورد
 تجرع ریح ریح اقدام نمود و از کفریات و فسق او چیزهای بسیار منقول است و از آن جمله اینکه
 روزی در نکت سراسی خود زخمت او بار برده بود و در آنجا دختر جمیل خود را یافت که با او در خود
 نشسته بود آن به آن ضرر آرد خیت و از آن به کارتش فرمود

در طالع نحس و وقت نحوس	کافاق زخیر بود مایوس
مه در الم محاق بود	بصیس در احراق بود
در هر دو ستاره از نظر	تربیع و مست با مهیا
از زلف و رخ مه دل آرا	در عقرب بود ماه راجا

این قرآن حسین در برج نار می اتفاق داد و او در غرض کرد که این عمل شنیع از آئین
 مجوس است آن فاجر نابکار این بیت خواند که منموش آنست که هر که نگاه داشت مردم لرز
 بنم جان داد و مرد جسارت کننده بلذت فاسق و بد میری و حیوانه ایوان بیفرمایند قال
 لحافظ ابن عساکر و غیره انهم لما لولید من شرب الخمر لذاته و من فعل الاخذرة و مرأه ظهره
 اقبل علی القصیف و الله هو و التلذذ مع التمه ماع و المغناین و کان یصرب بالعود و یوقع بطلیل
 بیشی بالدف و کان انعمک محارم الله تعالی قبل له الفاسق و کان کل بنی سیه ادباً و فصلاً
 خطاً و لیس فیه باللغه و النور الحدیث و کان جواد اسفلاً و مع ذلک لریکن فی بنی سیه کذا حدیثاً

مقرر ساختند انواع و اقسام کتب بر رویایه مصر او و بطور امداد از عایت استمار محتاج بیان
نیست در سباحت گذشته مشروطاً باین عرض بیان آورده با این همه قیام کمال و سه
شیخ عبدالحق در ترجمه و سه عینولسید آورده اند که برون آمدن این سرح بسوسه
و چون وقت صبح شده گفت سردار و خدا بگردان آنرا عمل در نماز پس حضور کرد و نماز گزار و سلام داد
به دست راست پس بخوابست که سلام به دست چپ و بعد ناگاه قیض کرده شد روح او
شیخ محقق بیدار این روایت ضعیف موضوع میفرماید که از اینجا معلوم میشود که توپ و سیخ
بود و عاقبتش بشیر گذشت کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد و آنجا بر مثال زکی خیر محقق
نیست که قول او کس ندانست که آخر بچه حالت گذرد در مقام قبول نفرمودن آنحضرت
بعیت عبدالقادر در کمال اسارت ادبست چه این سخن مجمل سو هم تعریض با جناب است
لیکن مصدر و تحریک الشیء یعنی و یصم جناب شیخ را بر این اسارت ادب آوردن
هذ الشیء عجب و دیگر بزمیدین سعادی بن ابی سفیان است با قطع نظر از تفکد و مار
و قتل شهید این کربلا با شریعت عمده خود را بر خود سیاح فرموده و در قفسیده مشهوره که از
منظومات است و است در احتمال خبر مضمون این بیت بیان عذر نموده که سه
فان حرقت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المیثم این مریخ
دیگر بزمیدین الملک بن مروان است بجا عذر و اسلام اول و اول کسی است که نمی از معروف
نمود این اثر در تاریخ کامل میفرماید و قال عبد الملک سعید بن المسیب یا ابا
محمد حضرت اعمال الخیر فلا استریه و اعمال الشرف لا اسأله فقال الآن لکامن
فیکموت القلب و کان عبد الملک اول من خذنی الا سلام و قد تقدم
تونه نعروین بسعید و کان اول من نقل الدیوان من الفارسیة الی العربیة
و اول من فنی عن الکلام بحضرة الخلفاء و کان الناس قبله یراجونهم و اول
خلیفة فصل و کان یقال له رفیع الحیاة و اول من فنی عن الامم بالمعروف
فان قال فخطبت بعد قتل ابن الزبیر و لایا مر فی احد بتقوی الله الا هنریت عنقه

و هرگاه بر و محبت بخورد و در کار خود با شرف و شرفی شرفیت بر عرش برسان و بواسطه پروردگار
 من و لید مرا پاره کرده و اشقی با شرفه اهل پسندید و در تمام حقیقت شرفان از اولیست آنها را از
 اثنا عشر خلیفه شرفانند و وجودنا مسعود شرفان باعث تقویت و اعزاز از زمین متعین می آید
 از جمله حجاج بن یوسف که قدوه اش را و عمده ظلمه بگردان و سپه سالار عبدالملک وانی و
 از حسنات جنابش و در ظلم و جور ضرب المثل بود و روزی جماعه زوار را دید که بریاست حضرت
 رسول مختار مشغولند و بطوان حججه مبارکه مشغول آن ابکار گفت انا ليطوفون با عواد و حرمه
 یعنی بدستیکه این گروه گرد و جو به او استخوانهای پوسیده را بطوفان میکنند هكذا نقل المذنب و الکامل
 و میری شافعی در حیوانه الحیوان بعد از ذکر این قول و بیان اینکه بعضی قضا کفر او باین قول نموده اند
 که سحر در استعمار آن ظاهر است و باید که بر وی نماند و بن عبد الله بنانانای حجاج
 فی المنام بعد حوته و هو جوفه منزهة قال ما فعل بك قال قتلتی بکل قتل
 قتلة الاسعد بن جبیر فانه قتلنی به سبب ان قتله فقال له لمانت
 تنظر قال ما ينتظر الموحدان فهذا یعنی عنده انکسار یثبت ان مات علی التوحید
 یعنی از عمر بن عبدالعزیز روایت که او حجاج را بدو و نشخواب و به حال آنکه بدینچه بدو
 گفت خدا تعالی با توجه که حجاج گفت مرا عذر بفرما که اینک کشته شد که سعید چه کردی در قصه
 او گفتا و بار ما کشت عمر پر سید کنون شکر که ام پیرانی است منتظر آنچه سعید بدو منتظر آن میماند
 و میری فرمود این خواب که شرفم او بر این قاطع است که در آن نماند و بر او بر توحید
 اثبات میرساند لخص کلام آنکه صاحب و اقران او خود مالک القلوب و عالم الغیوب تصور نمود
 میفرمایند که زهد و ورع و تقوی و سایر اخلاصی حکام شرعی و امیر برون و نهی از منکر که از قدمای
 سلاطین سماعیه بوقوع می آید و از روی کتب میر و تاریخ ثابت است که با علم شریف سعید
 که همان کجاست بر او بود و در حقیقت مقصود ایشان هم اساس شریعت بود و از خلفا هم
 اسویه و مردانیه اگر چه بطایفه نواح ظلم و جور و سفاک و مادی اقسام است و بنویسند که است حرمین

و نه از سر السباع الا انه قد ورد في هذا الاستغفار بامر الامامة من السيد بن يزيد بقال انه واقف جارئة
 بانه قد كان في يومه، وهو ذنون يوزنون ويوزن بالذات فخلعت ان لا يصعب بالناس الا هي انلبست ثيابه
 بانه في يومه انما من هو جنبة سكرية قيل انه اضطلع بركة من خمر وكان ذا طرب لقمي نفسه
 في هارثة بن عمار يعني يثيب النقص من اطرافها وحكي الامام في كتاب الدين والادب اعنه
 انه كان في صحف شريح له قوله عز وجل استفتحوا وخاب كل جبار عنيد فنزل البصير وايضا يقول

انوعد كل جبار عنيد فها اننا لك جبار عنيد

اذا راها جاثم دلد فقل يادب مرتقتى الوليد

و ايضا في الايام احية في قتل شذرقبلة و صلب داسه على قصرة اناهي

الجمعة يعني تكرويدا ورثته بغير ولداته و نيا نهك و آخرت را پس شست انداخته بود و در

سرازم بوجبه شستن پاها با مهنيا ان معصوف بود و انواع مزايه مانند وف و طياره و في

بناشته و در شست پاها و در شستن با مهنيا بگردد و در و در ادب و فصاحت

بخلافت كالمترين في اميه و بر ثقت و نحو حديث عمارت ترين آنها بود بصفت خود بخشش انصاف

شست با انبه و در بني اميه بر ماومت نمودن بر شرب خمر و سماع و سخري و بهنگ استخفاف با

متكسي از روزياده تر بود و مروست شبي در حالت مستي با كنيزكي مقاربت نموده بود وقت

داد و نمودن او را بقيام جماعت نماز اعلام نمود و آن بدنامتر سوگند ياد كرد كه امروز نماز با مردم بغير

يك كنيز كسي نگذار و پس آن كنيز پوشاك او پوشيده در حالت جنابت و سكر با ما مت مسكين

بام نموده و گفته اند كه و ليد حوضي ساخته و ويرا از شراب پر کرده بود و هر گاه در طرب مي آمد خود را

ان حوض مي انداخت و آنقدر شراب بنحرو كه لرزه در اطراف او پديد آمد و ما دروي كه از لكاه

ماي شافعيه است در كتاب دين و دنيا روايت كرده روزي و ليد صحف مجيد بطريق تفاهل و نمودن

ماي كه مير بر آرد استفتحوا و خاب كل جبار عنيد ان ما سواد تمتد صحت را پاره كرده و اين ابيات

شاهي مورد حاصل مضمون آنها انيست آيا جبار عنيد را و عيدي پس انيك تمام آن جبار عنيد

همنوا نشت کرمی از صناید کیش آنها بود بسیار منظم و کرمی پیدا از ابو فراس بن تمار
کرمی از شایسته است در معراج سالدین با عملیه صریح بود و به طریق تعریف خلفای عباسیه میگوید

صافی دیار هم لغیر معتصد و لایوتهم للسوء معتصد

ولا تبیت لهم خنثی بناد هم و لایبری هم فرد له حشم

در انوار الراجح گفته الخنثی عبارة عن ندیر المتوکل وبالقره فرد اکان
لزیبیدة طالبت الناس بالسلام علیه وجعلت له حشما واتباعه خنثی قتل
یزید بن مرید الشیبانی انتهى اقول وبه نستعین تمام نصیده برین نیست

قصید

الحق محتضرو والذین محترم	وفی ال رسول الله مقتسم
بالرجال اما لله منتصد	من لظفاعة ومالذین منتقم
بنوع علی رعایا فی دیار هم	والامر تملکما السنون الخدم
مجلیون باصفی و در و شل	عندنا لو ورد و اوفی شرم هم
للمتقین من الذین لعوا قبها	وان تجمل فی الظالم الاثم
لا تطغین بنی عباس ملکهم	بنوا علی موالیه و ان زعموا
الفخرون علیهم لا بالکم	حتى کان رسول الله جدکم
وما یوازن یوما بینکم شرف	ولا تساون لکم فی موطنکم
ولا لجدکم سعاة جد هم	ولا ینشلیکم من امرهم اسم
قام النبی بها یوم القدر لهم	والله یشهد الاملاک والامم
حتى اذا اصبحت فی غیر صلجها	باتت تنازعها الذی بان فی الخمر
ترادعوا بنو العباس ملکهم	ولا لهم قدم فیها ولا قدم
کر عدایة لکم فی الدین واضحة	وکردهم لرسول الله عندکم

صادر می شد چه آن خداوند با جور و عدل الناس مشکور است اگر چه این جماعه بظلمه تنگ
 حرمت شریعت می نمودند لیکن غرض اصلی اینها ازین امر ترجیح وین مبین بود آنچه در باره حاکم
 نوشته می چند وجه در نوع است یکی آنکه مراد از سجده مجرد آنرا بطریق نضوج و سجده نیست و
 تعظیم است نه سجده عبادت و آن مستلزم محذوری نیست و قریب این
 از جلاسل دیگر نیز بوقوع آید در سلسله عالیّه تیموریّه در عهد بلوچان
 جماعه جلال الدین بدکبر بادشاه و نور الدین جهانگیر بادشاه معمول بود که
 وقت شرف اندوزی ملازمت باریابان بارگاه آسمان جا بسجود می نمودند و در زمان
 چشمتیه نیز رسول بود که در وقت حضور بخدمت مشایخ عظام مانند شیخ قطب الدین خجندیار کالی
 شیخ فرید الدین شکر گنج و سلطان نظام الدین معروف باولیا و غیرهم مریدان مراسم سجدات تعظیم
 می رسانیدند تا الان این سنت سنیه در خاندان اکثر مشایخ متصوفه جاری است که در وقت حاضر
 شدن بخدمت مشایخ متصوفه مریدان بسجده اقدام می نمایند و قبور این مشایخ عظام را مردم
 سجد و میکنند و از آنجا که این بحث تفصیل سر چه تا سر در باب تمهیدات بمعرض بیان آمده و این
 مقام در بیان اجمالی اکتفا رفت باجمله نهایت آنچه بر جا که جریمه اثبات نموده است
 که مردم را بسجود و نضوج بعضی افراد اشرف مخلوقات که انسان است و بعضی افراد
 اشرف اصناف که سادات عظام اند تکلیف نموده بود و تعظیم آنها در حقیقت مقتضای
 تعظیم و احترام جناب سرور انام علیّه و آله الصلوٰه و السلام در سلسله عباسیه شیخ ترازین بوقوع
 آمده و تکلیف بس از مشکاکه انوار آن مقتدیان است بیانش آنست که زبیده خاتون محرم
 محترم هارون الرشید عباسی که از مشاهیر خوانین عظام است بوزینه پردیش نموده بود و برای او
 جاه و خدمت خلیل چشم مقرز فرموده و مشرکها را که اشرف ملکوت اندام فرموده بود که در پیش آن بوزینه
 از مسوغات و آتش مخلوقات است کوشش نموده باشند که نهایت بر تزلزل نضوج است و در حقیقت
 یعنی بخراب تنجای سوم جاهلیت است چه مشرکین چنانکه این حیوان حسیر متصور بصورت

بر تقدیر تسلیم میگویم که عالم آخر باید بر قه تو فریق از امثال این امور توبه و انابت نموده تا
 بخدیکه زمین بوس را که در وقت مشرف شدن بجنورش سهول بود منع کرده و مردم را
 از وعا نمودن و صلوات فرستادن و از زمین بوس نمی نموده و این خلکان رو فیما بین
 میفرمایند در سنه ثمان و اربعه هجری بمکه المذنبه المعروفة بعامه و جمیع الکتابین بالذات
 المصریة و ذهب جمیع ما فیها من کلمات و جمیع ما فیها من الارباع و الاجناس المسلمین
 و تابع اسلام جماعت من التصاری و فی هذه السنة نای عن تقبیل الارض و عن الدعاء
 و الصلوة علی الخب و المکاتبات ان جعل عوض ذلک السلام علی و المومنین ^{بهم ای التائب الذین}
 کن لا ذنب لاد از و رب الی ان مشیخ بری الذمه بوده باشد ^{تشنیع مشنعین که تدریج بر کجای نماز اندر}
 نخواهد داشت و بگر آنکه دعوی مناجات باو تعالی باعث تکفیر مدعی آن نمیتواند شد
 چه بسیاری از مشایخ صوفیه دعوی مکالمه با جناب باری عز اسمه نموده اند و احدی از
 ایشانست آنها را تکفیر کرده در نفحات الانس آورده عین القضاة سمدانی در مصنفات خود
 آورده که شیخ احمد غزالی یعنی ابو بکر نساج در مناجات گفت ^{الهی المحکم فی خلقی جواب آمد که}
 المحکم فی خلقک سر دیتی فی سواة رحمتک و ضعتی فی قلبک استغفر و نفحات و ترجمه
 شیخ الاسلام احمد جامی در واقعه طویل مینویسد که بر دراز گوش بارگرم یعنی خمر را در گوش
 در رفتن کبیری میگردم من سخت ویرامیر بخانیدم تاز و و باز آیم که در بحر بیجان متعلق دام
 ناگاه آواز من سخت گوش من رسید که احمد این حیوان چاره نجویه بسیاری ما اورا فرمان نمیدهم
 تا برو و از شخصی در بخوابی قبول نمیکند از ما چاره نجویه ای تا از تو قبول کنیم روی بر زمین نیام
 و گفته امی تو بگر دم که بعد از آن خمر خورم استی نظائر این بسیار اند مقام از تفصیل و استیفا
 ای است و رساله نوحیه جناب پیر سبکی رضی الله عنه ^{بشخص سوال و جواب باری جل شانه}
 سایر و دیگر است شهرت آن شیخی از ایراد ان در مقام است الحاصل اگر محمد و می را اطلاع
 بر این اقاویل حاصل است ایراد بر این حکم و محصل ندارد و اگر این اقوال بنظر ساسی

<p>اطفأكم من بينه الطاهر نديم يوم اذا اقتضت الافلاق والشيم غدر الرشيد بموسى كيف ينكرتم لمعش بيهم يوم المياج دمر يوم السؤال والابن ان علموا ولا يضيعون حوائجكم ان حكموا وفي بيوتكم الاوتار والنغم شفا المقتان ابراهيم ام لهم عليهم ذوالمعالي مر عليكم قف بالذبا والحق لم يعرفها الفقه ولا يوتهم للشوم مقتصر ولا يرب لهم قرد ولا حشر وزموم والصفاء الخف والمخدم</p>	<p>انتم له شعبة فياترون و في هي هات، لا قرب قري ولا نسب يا باهر لاني تسادهم تكثيرها يا باعة الخمر كنوا عن سفاخركم خاوا الفخار لعالمين ان شاولوا لا يضبون انير الله ان غضبوا تمشي المزاوة في بياتهم سحرًا منكر عليته ابر منهم وكان لكم امر من تشاد له اوله ان سادة اذا قاتوا سور في غيبى امامكم ما في ديارهم للخم مقتصر ولا تبين لهم وختى تنادهم الركن البيت الاستامة لهم</p>
---	--

شرح قصيدة كفة قوله منكم عليته هي عليته بنت المهدي كان الرشيد
لا يصبر عنها وعن أخته واخنها عباسه وعن جعفر بن يحيى البرمكي كان
يخلوا لهم في مجلس لشراب فكان يمزو بعضهم على بعض كالعير والرب
ما دك الرشيد بويج لابنه الامين قال لعنته لما اتكها
السف بكر افعال له وهل ترك ابوك بكر اقال الشاعر
في المهدي بزني بعثاته
يد لنا الله به غيرة
يلب بالذوق والمثلين
ودس موسى في خبز الخبز
وموسى ما هو الملقب بالمهدي والخيزران اش وكان مولعا بكلماتها

خود ابو جیب! نقد الوان نقل کرده است که وی گفت روزی از پیش شیخ خود این چنین برآمد در محراب
 یکمیرم به درخت و گیاه که میرسیدم میگفت مرا که که فلان غار را نفع بسیارم و فلان غار را
 نفع میکند و از سه حال میرقی روئند و پیش شیخ خود باز گشتم بگفتند که با وی گفتم شیخ فرمود
 با ترا از براس این تربیت نم کرده بودم بن کان منک انصار و التنافع
 حين قالت لثما نفعه صادرة فقال يا سيدنا استوا ابد التمسسه و بگفتند
 آنچه گفته افاعیل نمکره او را از تواریخ باید دید و بیستی است نهیمت گفته اند امر با پیشوا
 للام الاربع الا شرف بر جوی به کتب معتبره تا یکی ننویسد آنچه مستحق قول او است و تواریخ بدگوید
 میست بلکه صاحب روضه الصفا تصریح به تکذیب نموده می فرماید که در زمان اعیان که با ما اقدام
 بعرف و ذوق از نمکریائی رسیده که چکار شد تا آنکه پس به بیت و شرابی خمر و سبزه سکر استقام
 نهید و او را نی و نظرون شماران شکسته به شراب بار خفته گشت و مصطبه به سبزه از نفع مستحق
 کنند و و کشادن روی و پس جنازه به غیر آن بر نسوان ممنوع گشت و در بعضی تواریخ مسطور
 است که چون مردم از شراب خورون تارک نیشند چاکر و تا اکثر اوقات را شراب ساختند و فرمان
 حاجت زنان موزه نمودند تا ایشان مطلع از خانه بیرون نیایند و ایشان حکم کرد که بیور و انما
 بر سپ سوار نشوند و اگر بجایا شتر سوار شوند از رکاب آهنی اجتناب نمایند و فرمود تا مدارس
 بنا کردند و علماء فقهار منصوب ساخته اسباب و اطلاق فراوان بر آنها بگفت فرمود نیست
 آنچه باب تواریخ در احوال حاکم نوشته اند این خلکان در وفیات الاعیان در سیر حاکم نام آمده است
 منها نفعی عن بیع الفقاع و الملوخیا المخذجة بما و البیس و العسل الذی لا قشر له و امر بالتشدد
 فی ذلک المبالغة فی تدبیر من بیع من شیء منه و منها ان فی ثناب و اربعمائة نای عن بیع النبذ
 قلیل و کثیره علی اختلاف انواعه و نای التجار عن حمل البصر فی ریح بعد ذلک منه جملة کثیره
 و امر فی جمیعها و یقال ان مقدار الذی عزموا علی مراقبه کانت خمسمائة و بنا و فی هذه
 السنة منع عن بیع العنب و قطعوا کثیرا فی کرمها و برموها با الارض و جمیع ما کان

نگارنده است اولاً تحصیل اقوال مشایخ عظام ضرور است بعد از آن متوجه نقض ابرام قول خصم
شدن و دیگر آنکه اگر مدعای ائمست که حاکم ادعای علم غیب بطریق استبداد و استقلال بغیر
استفاضه از جناب علام الغیوب میکرد و این معنی در جرح منع است و اگر ادعای بعضی از علمای
بطریق الهام را کرده مسلم است و محذور می ندارد زیرا که ادعای بر علم غیب تعلیم و تلقین
علام الغیوب بالهام یا خیر و حایست طبیعت کلیه عالم یا طبایع جزئی که اخبار از سوانح و
وقایع امور متقبله بکس نمایند بعد نیست نظائر آن مشایخ صوفیه را اتفاق افتاده است
این در حقیقت مستحکم است لاجرم فحوا می ملاحظه که کلامی که بزرگوار بر برخی از ان گفته نموده
و نفی است در ترجمه شیخ سیف الدین عبد الوهاب نوشته می فرزند شیخ عبد القادر است وی
نفتی است جمعی از ماها بنام آورده مگر آنکه پیش از آنکه نوشندی بیامدی پیش و الدین اگر چنانکه
در روی نبوی و نوحی مقدر شده بودی در صورتی ناخوش بیامدی و اگر نیست و خیری مقدر
شده بودی در صورتی نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الاخره سینه و خمسماه جمعی از مشایخ
در محبت وی شسته بودند جوانی خوب روی در آمد گفت السلام علیک یا ولی الله من
ماه رجب آمد و تا تر اتینیت گویم و در من روح بدی و نوحی مقدر نشد است در ماه رجب هیچ ندید
مردم مگر خیر نیکویی چون روزیکشنبه سلخ رجب شد شخصی که بیرون نظر آمد و گفت السلام علیک
یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام که ترا اتینیت گویم مقدر شده است در من انقاسی خلق در
بعد او و گران در حجاز قتل و شمش در خراسان چون ماه شعبان آمد هر چه بهر جا گفته بودند
شد شیخ در ماه رمضان چند روز بیمار شد روز و شب سینه بست و نهم رمضان جمعی از مشایخ
پیش می حاضر بودند چون شیخ علی بن سید شیخ نجیب الدین سهروردی و غیرها شخصی باها و
وقار تمام در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله من ماه رمضانم آمده ام که ترا اعتبار کنم از
آنچه مقدر شده بود در من و دل کنم ترا که آخرین اجماع منست با تو پس باز نشست و شیخ الاخر
سال دوم از دینار فست و در رمضان دیگر نیافت انتی نیز در نفیات از صاحب فتوحات او شیخ

نهاد بپدید میسوم گردانید و در ایام دولت خویش با نجا و اطراف ولایت مغرب
 لشکر با فرستاد مجموع راه در حیطه تصرف و شیخ در آورده و ضبط اندلس و قیروان و طرابلس
 در امتثال آن فراغت یافت پس خویش را به شیخ و یا مصر بالشکر گران روان کرد و مقتدر بجا
 تونس خادم را با سپاه هزار در برابر فرستاده محاربات روی نمود و تونس در آن معار
 در آنکی را بجای آورد و گویند که نوبت با قایم حرب کرد آخر الامر روی بقرار نهاد و بار
 و صید علویه استخاض گشت چون مدت بست پنج سال از خلافت مهدی گذشت در حصار
 مدینه روی بعالم آخرت آورد زمان عمر او شصت و دو سال بود بعد از روی پسرش قایم بمانند
 پسر بر خلافت جلوس فرموده پدرش مهدی در ایام حکومت خویش اندر دم مغرب بر حقیقت
 دستاورد بود بعد از ارتحال پدر خود در مالک موروثه را تاق و فائق گشت و در از ده سال
 و بیست ماه سلطنت نموده بعالم عقبی انتقال نمود بعد از ارتحال او اشرف حصار مدینه با پسر
 منصور باقی بجهت گردید و او بغایت شجاع و مردانه و عاقل و فرزانه بود چون در عین فوات
 پدرش برید خارجی عساکر پدرش را منزه ساخته مهدی را با لشکری سنگین محاصره نموده بر در
 حصار بود منصور مرگ قایم را پنهان داشت و بحسن تدبیر و کمال دلاوری او نیز بد از ظاهر شهر
 سوخ کرده گریزان شد منصور او را تعاقب نموده عساکر منصوره منصور بعد از گشش و
 شش بسیار او را دستگیر کرده نزد منصور آوردند آن مخدول را با پاداش رسانید منصور
 در ایام دولت خود حسن بن علی بن ابی اسین کلبی را که از عظامای ملت بود بداد و و هوش آرد است
 حکومت مطلق فرستاد جهت حسن سلوک حسن بخت او در دیها قرار گرفته به ضبط و ربط امور
 مشغول گشت در خلال این احوال در میان متوجه بخاریه او شدند چون متقارب شده آتش
 بخاریه زبانه زد و شکست خورد پس در کشت مقارن این احوال فرخ غلام منصور با طایفه از
 معون معاضدت حسن رسید و با اتفاق روی بالشکر و میان نهاده در جنگ پیوستند
 در روز شکر با فتنه بقیه الشیخ هزار حصار را بصره گشت در چون هفت سال از سلطنت

فی مجاز نهان من العسل فكانت خمس جرة وحملت الى شاطئ النيل
 وكسرت وقلب في بجر النيل وفي هذه السنة امر النصارى واليهود
 ان يلبسوا العمامة السود ويعمل النصارى في اعناقهم الصليبان وفي اعناق
 اليهود الجبال وان يكون ركبهم من الخشب ولا يستخذموا احدا
 من المسلمين ولا يركبوا شيئا من المراكب المخلعة وان يكون مركبهم حمارا في سنة
 اربع واربعائة امر ان لا ينجوا احد ولا يمتكلم في صناعة النجوم وان ينفي المنجمون من البلاد
 فحضر واجتمعهم الى القاضي مالك بن سعد الحاكم بمصر وعقد عليهم
 توبة واعفوا من النفي وكذلك اصحاب الفناء في شعبان هذه منع
 النساء من الخروج الى الطرقات ليلا ونهارا او منع الا ساكنة عمل الخياطة
 للنساء ومنع عن دخول الحمامات ولم تنزل النساء ممنوعات عن الخروج
 الى مكة الظاهر المقدم ذكره كانت مدة منعهن سبع سنين فاشهر انتهى فحضر
 بعضهم معايمان بن ابراهيم فاطر عباسيان افعال حميدة اش را صورت اعمال تكويد
 اظهار نمايند مناط اعتبارت بالجملة خلفاى اسمائيه و ترتيب احكام شريعت عراقى در وقت
 وقيده فرو گذاشت نهى فرمودند چنانچه خودش هم بان تصريح کرده و آنچه بقرامطه و بعضى
 از المومنين نسبت ميکنند ايشان از ان حسب ظاهر و باطن ببرانند و در كتب معتبره تاريخ
 و سائر و ادب است چيزى که بر تخریب دين از سلاطين مذکور دلالت داشته باشد
 در کتب نسبت از اطالالت کلام نميد شيبه بر اى اطمینان خاطر عوام بذكر بر بنى از احوال
 سلاطين مذکور از روضه الصفا مبادرت نموده ميفرمايد نخستين کسی که از اسماء يقيه تصدى
 لوليت گشت ابو القاسم محمد بن عبد الله الملقب بالمودى بود و او در سنه ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲
 با ستين و ساغر يقينه معاونت و شطراست ابو عبد الله صفوى خروج کرد و با هر که محاربه
 نمود و تظفر و منصرف گشت و در حد و قروان قلعه در غایت رحمانت و در زمانت

فتح کرده غنیمت مشوق فرمود و بر مشتق نیز استولی شده سایر مملکت بنام گرفت
 از قرامطه را که افعال ناشایست از ایشان در وجودی آمد مثل قلع حجر الاسود و غیره
 جوهر در مصر بسیار رسانید و ابقای ای آنجا عمت که بختی در ولایت شام متوارگی نشنا
 ازین کلام بوضوح پیوست که قرامطه در امی اسماعیلیه طائفه دیگر اند و عباسیان بودند
 ایشان بغرض عداوت قرامطه را داخل اسماعیلیه کردند و در رسد احدی دستین و
 تلا ثانی المعز بن العبد بعزمیت مصر از مغرب هجرت فرموده و اولاد و حرهای باقی
 همراه گردانید و اموالی که مصحوب داشت از خیر تعداد بیرون بود در بعضی توابع نظر
 رسیده است و العمدة علی الراوی که در آن پانزده هزار شتر و ده هزار استرا از عسکر معز
 در نسخ و سفید میکشیدند و اعیان و اشراف مصر تا اسکندریه با استقبال المعز بن العبد
 شتافته در آن سرزمین باقی او مشرف شدند و شرح شدت فراق و تفصیل آلام شتیاق
 خویش مروض داشتند و نبوارش در استمالت اختصاص یافتند و خلیفه علوی ایشانرا
 بعدالت و احسان و نصفت و اقمنان خوشدل و مسرور گردانید و چون به بحر مدینه مغزیه
 نزول فرمود با اساس عدل و انصاف چنان استقبال فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود
 گویند چند صندوق پر از زر و در پیش بارگاه او نهاده بودند و نخست داده که هر روز
 محتاجان بیایند و در یک گت آنچه گنجد از آن نفوذ میرد از آن کنون آن صنایع بر جا است
 و از آن گرم نشان نموده و چون امور ملک استقامت گرفت و روز جمعه نوزدهم رجب
 ششمین و ثانی ثانی نقد حیات به قابض ارواح سپرد و هنگام وفات پسر خود المعز بن
 را ولی عهد خود نمود و اعیان مملکت را باطاعت و انقیاد وی و معیت فرمود مدت عمرش
 چهل و پنج سال بود و زمان خلافت است و سه سال و پنج ماه و از برای صلاح امور قریب
 هفت ماه که وی را بهمان داشتند چون مدت رفت با و از واقعه المعز بن العبد
 خلافت مغرب در میان اعیان مصر را بدست کرد و در کوفه و غیره ولایت علی و

شخصی شد بحال فانی را و داع کرد مدت میانش سی و نه سال بود در روز وفات او که سی و شش سال
 ستمه احمدی و اربعین و ثلاثه بود ارکان دولت و اعیان ممالک او با پسرش المیزان
 بیعت کردند و او با و شاه صاحب را می شجاع بود و قایق امور ملک و قوانین مملکت نیکو
 داشتی که این یعنی مراسم حکومت و سیاست بجای آورده و در سینه سبع و اربعین بتدوین خود
 و خادم را با انواع عواطف بادشاهانه اختصاص داده باش که گران باقصی بلا و مغرب
 فرستاد تا ساحل بحر اوقیانوس و جزایر خالدهات رفته ماهی که بآن بخت است و در آن
 ممالک معروف است حمیده کرده سپاه پسر برخلافت مصیر فرستاد و المیزان بن الله در
 ایام سلطنت خودش به سلطنت کشیده آن دیار را فتح فرموده بعد ازین فتح لشکری عظیم
 بجزایر روم ارسال نمود میان سپاه او و میان جزئی قوی واقع شده مغزیه بر بنی الحان
 غالب آمده اموال فراوان گرفتند در خلال این احوال خبر وفات کافور خستیدی که اول
 عباسی حکومت مصر شتغال بنیوی سبع مغزیه رسیده بواسطه قحط و غلامصریان عاجز شده
 و مضطرب شده اشرف و اعیان آن مملکت رسولان و نامه فرستاده از مصر التماس نمودند
 که بنفس خویش حرکت فرمایند یا از امرای معتبر شخصی را که شایسته ریاست باشند بآن ولایت
 فرستند چون مغزیه برین قضیه اطلاع یافت بهت بر تنجیر مصر مقصود گردانیده جوهر با متجدد
 و در باب سلاح و کشتیهای شخون بانواع اطعمه از اصناف اغذیه که برای آن مملکت صدقه
 گفتند ارسال نمود و جوهر در سینه سبع و اربعین و ثلاثه با کتفه هر چه تمامتر بعد از قطع مسکن
 و معاود مصر رسید چشم ابلی ان دیار بیدار او روشنی پذیرفت و سورت جوع ایشان بعد از
 المیزان بن الله آرام و قرار پذیرفت بموجب فرموده در میان قسطنطین و مصر و عین التمام
 بنیابت شهری مشغول گشت و آنرا قاهره مغزیه نام نهاد و بهی جوهر خادم مصر و اسکن
 و دیار حمید و دیار او که در نینوا تصرف عبا سیان بدر رفته و تحت تنجیر علوی در آمد
 درین اثنا جوهری از قایدان را باشکری گران بجای قسطنطین فرستاد و آن قاید قسطنطین